

# علم أصول الفقه

۱۲-۱۰-۹۱ مبادئ مختص تصديقي ۳۳

دراسات الأستاذ:  
مهدي الهادي الطهراني

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- اما آیا این صفت فقط منحصر در آنها است و علم به حقیقت قرآن برای دیگران ممکن نیست؟، بحثی است که مجال دیگری می‌طلبد.
- فی الجمله باید گفت: علم به حقیقت قرآن یا طهارت برای دستیابی به حقایق قرآن دارای مراتبی است. هر کس به هر اندازه از طهارت معنوی برخوردار باشد، تا حدی علم به حقیقت قرآن پیدا می‌کند و به همان اندازه می‌تواند به تأویل آیات علم داشته باشد.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- نظیر این مطلب در بحث عصمت نیز مطرح است. اگر بپذیریم که عصمت معصومان علیهم السلام امری اکتسابی است، جا دارد که مراحل از عصمت را برای غیر معصومان علیهم السلام نیز پذیرا باشیم.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- عصمت اکتسابی دو مرحله دارد: عصمت عملی، عصمت علمی. ممکن است مردم عادی بر اثر ممارست بتوانند عصمت عملی پیدا کنند و خود را از گناه و بلکه خطا و نسیان مصون سازند؛ اما این که به مرحله‌ای دست یابند که هر آنچه می‌دانند، مطابق با واقع باشد - یعنی عصمت علمی داشته باشند - ، به این راحتی قابل وصول نیست.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- حتی اگر عصمت علمی قابل اکتساب باشد - که آن را انکار نمی‌کنیم بلکه به این نظریه تمایل هم داریم - ، معنایش این نیست که همه از این ویژگی برخوردارند. رسیدن به عصمت علمی مقدماتی لازم دارد که شاید برای همه‌ی افراد حاصل نشود، همان طور که عصمت عملی علی‌رغم وجود طرفداران بیشتر مبنی بر اکتسابی بودنش، برای اکثر افراد حاصل نمی‌شود.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- ممکن است شخص به علت این که مجال گناه برایش حاصل نشده، گناه نکند؛ اما همچنان میل به گناه داشته باشد. وقتی شخص به مراتبی از عصمت دست می‌یازد که با وجود زمینه و امکان گناه، خودش را حفظ نماید.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- البته حفظ در مقابل گناه نیز به توانایی روحی شخص بستگی دارد. برخی فقط در برابر مغریات متعارف‌های گناه مصون هستند و ممکن است در برابر مغریات قوی‌تر خود را تسلیم نمایند. در یک بحث فقهی این افراد را که در برابر مغریات متعارف‌های گناه مقاوم هستند، عادل می‌شماریم و شخص ممکن است بر اثر ممارست بر درجه‌ی توانایی روحی‌اش بیفزاید و خود را در مقابل هر گناهی مصون سازد.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- فیلسوفان و عارفان نیز فرموده‌ی حضرت علی علیه السلام را در جنگ صفین همین گونه تفسیر می‌کنند. وقتی در جنگ، قرآن‌ها بر سر نیزه می‌شود، حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: من قرآن ناطق هستم. مقصود از آن، این نبود که من حافظ قرآنم؛ چراکه در آن زمان حتی در میان لشکریان معاویه، حافظان فراوانی وجود داشت. بلکه مقصود این بود که من حقیقت قرآنم.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- همین طور وقتی امام صادق علیه السلام، به ابو حنیفه می فرماید: مَا وَرَثَكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا [خدا به تو یک حرف هم از کتاب خود را نداده است] نظر به ظواهر الفاظ قرآن و ادبیات آن ندارند.
- مسلماً به قول آیت الله بهاء الدینی ابوحنیفه از علوم ظاهری و ادبیات عرب برخوردار بوده و معنای ظاهری آیات را درک می کرده است.
- حضرت علیه السلام با این بیان ابوحنیفه را متوجه امر مهمی می کنند و آن این که ارتباط با حقیقت قرآن و دسترسی به آن، نیازمند طهارتی خاص است و هر کسی از این طهارت بهره مند نیست.

## سنت و قرآن، كلامی واحد

• ۳۳۱۷۷ - ۲۷ - «۶» وَ عَنِ أَبِيهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ شَيْبِ بْنِ أَنَسٍ «۷» عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي حَدِيثٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لِأَبِي حَنِيفَةَ - أَنْتَ فَقِيهُ الْعِرَاقِ قَالَ نَعَمْ - قَالَ فَبِمَ تَفْتِيهِمْ - قَالَ بَكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ص - قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ تَعْرِفُ كِتَابَ اللَّهِ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ - وَ تَعْرِفُ النَّاسِخَ وَ الْمَنْسُوخَ قَالَ نَعَمْ - قَالَ يَا أَبَا حَنِيفَةَ لَقَدْ ادَّعَيْتَ عِلْمًا - وَيَلِكُ مَا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا عِنْدَ أَهْلِ الْكِتَابِ - الَّذِينَ أَنْزَلَ عَلَيْهِمْ - وَيَلِكُ وَ لَا هُوَ إِلَّا عِنْدَ الْخَاصِّ مِنْ ذُرِّيَةِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ص - وَ مَا وَرَثَكَ اللَّهُ مِنْ كِتَابِهِ حَرْفًا ...

• (۶) - علل الشرائع - ۸۹ - ۵. // (۷) - في المصدر - أبي زهير بن شبيب بن أنس.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- و باز تعابیر وارد در روایات مثل «من علم خدا هستم»<sup>۱</sup> «ما خزائن علم خدا هستیم»<sup>۲</sup> «ما قرآن را می دانیم»،<sup>۳</sup> «قرآن را جز کسی که مخاطب آن است، نمی شناسد»<sup>۴</sup> بر خلاف نظر اخباری ها همه در صدد بیان همین حقیقتند.
- ۱. صدوق، التوحید، ص ۱۶۴ (باب ۲۲، ح ۱).
- ۲. ربک: کلینی، الکافی (چاپ دار الحدیث)، ج ۱، ص ۴۷۳ (کتاب الحجة، باب أن الائمة علیهم السلام ولأه أمر الله و خزنة علمه).
- ۳. ربک: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳ (کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، باب ۷)
- ۴. ربک: کلینی، الکافی (چاپ دار الحدیث)، ج ۸، ص ۶۹۹ (کتاب الروضة، حدیث الفقهاء و العلماء، رقم ۱۵۳۰۰).

## سنت و قرآن، كلامي واحد

- ٢٢ باب معنى جنب الله عز و جل
- ١ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِمْرَانَ الدَّقَّاقُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ الْكُوفِيِّ «١» قَالَ حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّخَعِيُّ الْكُوفِيُّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَ أَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَ لِسَانُ اللَّهِ النَّاطِقِ وَ عَيْنُ اللَّهِ وَ جَنْبُ اللَّهِ وَ أَنَا يَدُ اللَّهِ
- (١) هو أبو الحسين محمد بن جعفر بن عون الأسدي الكوفي المذكور في كثير من أسانيد الكتاب بعنوان محمد بن أبي عبد الله.

## سنت و قرآن، كلامی واحد

- قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه معنى قوله ع و أنا قلب الله الواعى أى أنا القلب الذى جعله الله وعاء لعلمه و قلبه إلى طاعته و هو قلب مخلوق لله عز و جل كما هو عبد لله عز و جل و يقال قلب الله كما يقال عبد الله و بيت الله و جنة الله و نار الله
- و أما قوله عين الله فإنه يعنى به الحافظ لدين الله و قد قال الله عز و جل تجرى بأعيننا «٢» أى بحفظنا و كذلك قوله عز و جل - لِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي «٣» معناه على حفظي.
- (٢) القمر: ١٤.
- (٣) طه: ٣٩.

## سنت و قرآن، كلامی واحد

- ۱۳ حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ النَّيْشَابُورِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْكُوفِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ نَصْرٍ وَعَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمُزَاحِمِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ أَنَا عِلْمُ اللَّهِ وَأَنَا قَلْبُ اللَّهِ الْوَاعِي وَلسَانَ اللَّهِ النَّاطِقِ وَعَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرِ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَأَنَا يَدُ اللَّهِ.

## سنت و قرآن، كلامی واحد

- ۱۱ - بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ وَوَلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَخَزَنَةُ عِلْمِهِ
- ۵۰۹ / ۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ، عَنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى، عَنِ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ، عَنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «نَحْنُ وَوَلَاةُ» ۲ «أَمْرِ اللَّهِ، وَخَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ، وَعَيْبَةُ» ۳ «وَخِي اللَّهِ». ۴ «

## سنت و قرآن، كلامی واحد

- ۴۰۳۳۲ - ۲ - «۸» وَ بِالْإِسْنَادِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ رَبِيعٍ عَنِ الْفُضَيْلِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِ اللَّهِ وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ «۱» - قَالَ الذِّكْرُ الْقُرْآنُ وَ نَحْنُ قَوْمُهُ وَ نَحْنُ الْمَسْئُولُونَ. (۸) - الكافي ۱ - ۲۱۱ - ۵.
- وَ رَوَاهُ الصَّفَّارُ فِي بَصَائِرِ الدَّرَجَاتِ عَنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ مِثْلَهُ «۲».
- (۱) - الزخرف ۴۳ - ۴۴.
- (۲) - بصائر الدرجات - ۵۷ - ۱.

## سنت و قرآن، كلامی واحد

• فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «وَيَحْكُ يَا قَتَادَةُ، إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ». «١»

• (١). الوافي، ج ٢٦، ص ٤٤٢، ح ٢٥٥٣٦؛ الوسائل، ج ٢٧، ص ١٨٥، ح ٣٣٥٥٦، ملخصاً؛ البحار، ج ٢٤، ص ٢٣٧، ح ٦؛ و ج ٤٦، ص ٣٤٩، ح ٢.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- اخباری‌ها به استناد این روایات به غلط راه استفاده از قرآن را به طور مستقیم تحریم کردند و گفتند: «غیر معصومان علیهم السلام کسی حق ندارد از قرآن بهره گیرد؛ قرآن فقط برای تلاوت باید مورد استفاده قرار گیرد».
- در حالی که ائمه علیهم السلام با تعبیر مذکور قصد بیان این مطلب را داشتند که حقیقت قرآن در نزد آنان است.
- آنها راه مراجعه به قرآن را برای انسان‌های عادی مسدود نمی‌دانستند بلکه بر عکس طریق صحیح استفاده از آن را به پیروان خویش می‌آموختند.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- از این رو، قرآن یکی از منابع استنباط است و از آنجا که کلام خداوند و کلام معصومان علیهم السلام به منزله‌ی کلام واحد است: اگر ظواهر قرآن با ظواهر کلمات معصومان علیهم السلام ناسازگار باشد به گونه‌ای که جمع دلالتی ممکن باشد، کلمات معصومان علیهم السلام قرینه‌ی کلام قرآن قرار می‌گیرد و آیات قرآن با کلام معصوم تقیید یا تخصیص می‌خورد.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- بله اگر ناسازگاری به حدی باشد که قابلیت جمع دلالتی وجود نداشته باشد، به فرموده‌ی خود ائمه علیهم السلام این کلمات اعتباری ندارد و حجیت خود را در مقابل قرآن از دست می‌دهد.
- همان طور که بیان کردیم، چگونگی تقیید و تخصیص قرآن توسط سنت قولی معصومان علیهم السلام، بحثی اصولی است که در جای خود منقح خواهد شد.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- مستندهایی که ذکر شد، عقیده‌ی شیعه را در طول حیات اسلام تشکیل داده است. در نظر شیعه علم رسول اکرم صلی الله علیه و آله به قرآن، از طریق الفاظ قرآن نیست. حضرت صلی الله علیه و آله از مصادیق بارز راسخون در علم می‌باشد و به حقیقت قرآن که ورای این الفاظ است، علم دارد. ائمه علیهم السلام نیز که از همان منبع بهره گرفته‌اند و همه از نور واحدند، از همین علم بهره‌مندند؛ اگرچه علم خویش را به تعبیر علامه مجلسی به واسطه‌ی حضرت رسول صلی الله علیه و آله دریافت کرده‌اند. این وساطت، یک وساطت تکوینی است، نه وساطتی که در استادان و دانش پژوهان سراغ داریم.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- این مطلب را علامه مجلسی ذیل روایت «سلونی قبل ان یفقدونی» مطرح می‌کند.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- لازم است در اینجا به دو نکته اشاره کنیم:
- ۱. آنچه در اینجا مورد نظر داریم، علم معصومان علیهم السلام نسبت به قرآن یعنی حقایق دین است و همه‌ی آنها در این امر مشترکند؛ اگرچه در همین جا وساطت پیامبر صلی الله علیه و آله برای ائمه علیهم السلام و حتی وساطت ائمه علیهم السلام نسبت به یکدیگر محفوظ است.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- از این رو، در زمینه-ی علم اهل بیت علیهم السلام به مطالبی می-پردازیم که به بحث ما ارتباط داشته باشد. به عنوان مثال یکی از بحث-های مطرح این است که آیا معصومان علیهم السلام همگی در یک مرتبه بودند و اضافه بر اشتراک در نور واحد، در شدت نورانیت نیز با هم یکسان هستند؟ جواب این پرسش اثری در بحث ما ندارد؛ اما فی الجمله از بعضی روایات و تعابیر استفاده می-شود که خود ائمه علیهم السلام یک نوع تفاوت مرتبه‌ای داشتند و برای همدیگر تفاوت و تفاضلی قایل بودند.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- به طور مثال امام سجاد علیه السلام عبادت خویش را با عبادت حضرت علی علیه السلام قابل مقایسه نمی‌داند
- یا حضرت علی علیه السلام علی رغم این بیانات که من همراه پیامبر صلی الله علیه و آله، صدای ناله‌ی شیطان را می‌شنیدم و فرشته‌ی وحی را می‌دیدم و...، خود را بنده‌ای از بندگان پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند.

## سنت و قرآن، كلامی واحد

- ۲۴۲ / ۵. وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ «۴»، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَوْصِلِيِّ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: «جَاءَ حَبْرٌ» «۵» مِنَ الْأَحْبَارِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: ۱ / ۹۰
- يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَتَى كَانَ رَبُّكَ؟
- فَقَالَ لَهُ: تَكَلَّمْتَ أُمَّكَ «۶»، وَ «۷» مَتَى لَمْ يَكُنْ حَتَّى يُقَالَ: مَتَى كَانَ؟ كَانَ رَبِّي قَبْلَ الْقَبْلِ بَلَا قَبْلَ، وَ بَعْدَ الْبَعْدِ بَلَا بَعْدٍ، وَ لَا غَايَةَ «۸» وَ لَا مُنْتَهَى لِغَايَتِهِ، انْقَطَعَتِ الْغَايَاتُ عِنْدَهُ «۹»، فَهُوَ مُنْتَهَى كُلِّ غَايَةٍ.

## سنت و قرآن، كلامی واحد

- (٤). روى أحمد بن محمد بن خالد - بعناوينه المختلفة - عن أحمد بن محمد بن أبي نصر كثيراً، فالمراد من «بهذا الإسناد»: عدّة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد بن خالد. راجع: معجم رجال الحديث، ج ٢، ص ٣٩٢؛ ص ٤١٣، و ص ٦٣٢ - ٦٣٣.
- (٥). الحَبْرُ و الحَبْرُ: واحد أحبار اليهود، و بالكسر أفصح؛ لأنّه يجمع على أفعال دون الفعول. و يقال ذلك للعالم. الصحاح، ج ٢، ص ٦٢٠ (حبر).
- (٦). «ثكلتك أمك» أى فقدتك أو ماتت منك، من الثكل، و الثكل بمعنى الموت و فقدان الحبيب و الزوج و الولد. انظر: لسان العرب، ج ١١، ص ٨٨ (ثكل).
- (٧). فى الوافى: - / «و».
- (٨). فى «ف»: + / «له».
- (٩). فى التوحيد و الأمالى: «عنه».

## سنت و قرآن، كلامی واحد

- فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَفَنَبِيٌّ «۱۰» أَنْتَ؟
- فَقَالَ: وَيَلِكَ، إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ «۱۱».

- (۱۰). في «بح، بف» و التوحيد و الوافي: «فنبى» بدل «أفنبى».
- (۱۱). التوحيد، ص ۱۷۴، ح ۳؛ و الأملالى للصدوق، ص ۶۷۱، المجلس ۹۶، ح ۱، بسنده فيهما عن علي بن الحسين السعدآبادى، عن أحمد بن محمد بن خالد البرقى، عن أحمد بن محمد بن أبى نصر إلى قوله: «فهو منتهى كل غاية» الوافي، ج ۱، ص ۳۵۶، ح ۲۷۶؛ البحار، ج ۵۷، ص ۱۶۰، ح ۹۴، إلى قوله: «فهو منتهى كل غاية».

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- البته شاید برخی از این تعابیر توجیهاتی هم داشته باشد. مثلاً تعبیر امام سجاد علیه السلام در مورد عبادت حضرت علی علیه السلام ممکن است به دلیل بیان مظلومیت آن حضرت علیه السلام القا شده باشد.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- بر فرض وجود این مراتب، کیفیت این مراتب نیز بحث دیگری است که باز در بحث ما نقشی ایفا نمی‌کند و البته درک آنها نیز نیازمند رسیدن به سطوحی از معنویت است. به تعبیر آیت الله بهاء الدینی، با مفهوم، نمی‌توان به این مطالب دست یافت. درک مفهوم عصمت و علم الهی و... موجب پیدایش تحولاتی در فرد نمی‌شود؛ اگرچه می‌تواند مقدمه‌ای برای دریافت حقایق باشد. زیرا این مفاهیم به حمل اولی علم و عصمت و... هستند نه به حمل شایع. برای رسیدن به حقیقت علم و عصمت، ممارست و همتی لازم است که ان شاء الله توفیق هم رفیق راه خواهد بود.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- ۲. در این بحث به قسمتی از علم ائمه علیهم السلام - علم به حقایق دینی - نظر داریم. چگونگی علم ائمه علیهم السلام به سایر زمینه‌ها در خارج از این حوزه، نقشی در بحث ما ایفا نمی‌کند.
- از این رو، به این بحث که آیا این علوم اکتسابی هستند و آیا ائمه علیهم السلام در کنار علوم لدنی از علوم اکتسابی نیز برخوردارند، نمی‌پردازیم.
- آنچه در اینجا اهمیت دارد، علم معصومان علیهم السلام به حقیقت قرآن بدون واسطه‌ی الفاظ آن است. آنها همچون مجتهدان، علوم قرآنی و حقایق آن را کسب نمی‌نمایند.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- فقط به این مقدار اشاره نماییم که در روایات با مواردی برخورد می‌کنیم که معصومان علیهم السلام ظاهراً از اطلاعات دیگران استفاده کردند.
- مسأله‌ی خندق در جنگ خندق که از پیشنهادات سلمان فارسی بود و مسأله‌ی چگونگی ساخت تابوت که حضرت فاطمه علیها السلام به تبع کاری که در حبشه انجام می‌شد، توصیه فرموده بود، از این جمله هستند.
- مثل این موارد با علم معصومان علیهم السلام چگونه قابل توجیه است؟

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- در اینجا دو جواب در خصوص داستان خندق ارائه شده است که شاید بتوان آن را در موارد مشابه سرایت داد:

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- أ. حضرت رسول صلی الله علیه و آله قصد داشت از مشارکت افراد استفاده کند و مجال فکر کردن و اظهار نظر را به آنها بدهد. جنبه‌ی اجتماعی مسأله اقتضا می‌کرد حضرت صلی الله علیه و آله این احساس را ایجاد کند که از افکار دیگران بهره می‌برد و اینطور نیست که فقط بر اساس رأی خودشان به رتق و فتق امور بپردازد.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- بر اساس این پاسخ آیهی شریفه‌ی «شاورهم فی الامر» نیز به ایجاد شخصیت و احساس مسئولیت در مردم تفسیر می‌شود و معنای آن این است که معصومان علیهم السلام واقعاً به این افکار و مشاوره‌ها نیازی نداشتند و استفاده از مشاوره امری صوری بوده است تا افراد به لحاظ روحی تقویت شوند.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- ب. پاسخ دوم پاسخی است که به ویژه اهل سنت به آن گرایش دارند و در این زمینه دارای دیدگاه‌های افراطی نیز هستند که با اعتقادات ما سازگاری ندارد؛ اما تا حدی از آن با اعتقادات ما نیز در تنافی نیست. آن پاسخ به این شرح است: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در امور جزئی که مربوط به دنیا می‌شود، از علم خاصی برخوردار نیستند و در این زمینه یک انسان عادی هستند که چه بسا گرفتار اشتباه هم می‌شوند.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- در اعتقاد شیعه عصمت انبیا و ائمه علیهم السلام از عصیان و نسیان و خطا اقتضا می‌کند که آنها در هر امری از هرگونه خطا و لغزشی به دور باشند؛ اما در چگونگی علم به این امور جزئی اختلاف وجود دارد. از بعضی روایات استفاده می‌شود که معصومان علیهم السلام در صورت اراده به دانستن امری، از علم آن برخوردار می‌شوند.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- بر اساس این روایات ائمه علیهم السلام قبل از اراده، علمی به آن امر ندارند و با اراده عالم به آن می‌شوند. برخی معنای دیگری از این روایات استفاده کرده‌اند و گفته‌اند: معصومان علیهم السلام علم حضوری اجمالی به این امور دارند که با التفات به علم تفصیلی تبدیل می‌شود. در این صورت قبل از التفات هم عالم هستند و فقط سنخ علمشان با بعد از التفات متفاوت است.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- در هر حال باید بر این نکته تأکید ورزیم که آموزشی بودن برخی علوم معصومان علیهم السلام - علمی که مربوط به امور عادی است و شواهد تاریخی نیز بر آن دلالت دارد - منافاتی با بحث ما ندارد. بحث ما مبتنی بر این اعتقاد است که علم پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام در حوزه‌ی دین برگرفته از الفاظ و تحصیلات متعارف نیست. بنابراین اشکالی ندارد که آنها برخی علوم را که در خارج از این حوزه است، از دیگران فرا گرفته باشند.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- با مبنایی که بیان نمودیم، بحث دیگری را نیز تمام شده تلقی می‌کنیم و آن این که هر معصومی می‌تواند کلمات معصوم دیگری را تقیید کند و یا تخصیص بزند با این که آنها دو متکلمند. معصومان علیهم السلام همگی در علم به حقیقت دین بر سر یک سفره نشسته‌اند و مبین یک مکتب تفسیری به معنای وسیع کلمه و ایجاد کننده‌ی یک مدرسه فهم دینی هستند.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- آن مکتب و مدرسه زلال و ناب است و احتمال خطا و اجتهاد در آن راه ندارد. و همان گونه که بارها گفته‌ایم، هر کس هر اندازه به این مکتب نزدیک‌تر باشد، به همان اندازه به حقیقت دین نزدیک‌تر است. مکتب اهل بیت، مذهبی در عرض مذاهب نیست، بلکه تفسیری زلال و بدون اجتهاد و استنباط از اسلام است.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- همان گونه که مشاهده می شود این بحث ادامه و بلکه تکرار آن مطلبی است که قبلاً نیز بیان نمودیم. اهل بیت علیهم السلام در واقع مفسران واقعی قرآن هستند و به اشاره‌ی حدیث ثقلین، قرآن و سنت مکمل یکدیگرند. مقصود از تفسیر، معنای مصطلح امروزی در بین مفسران قرآن نیست. مراد از تفسیر، دریافت حقایق قرآن و اراییه‌ی شیوه‌ی معیار و استاندارد برای فهم قرآن و دین است.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- در انتهای این بحث که از علم معصومان علیهم السلام سخن به میان آوردیم، جا دارد یادآور شویم پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از علم غیبی و غیر عادی نیز برخوردار بودند؛ اما مأمور به استفاده از آنها نبودند.

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله در مسأله‌ی قضاوت می‌فرماید: «من به قسم‌ها و بینات قضاوت می‌کنم و بعضی از شما در احتجاج قوی‌تر از بعضی دیگر هستید. پس اگر به استناد قسم و بینه حکمی را به نفع شخصی اثبات نمودم که در واقع حق او نیست، گمان نکند که به دلیل حکم من می‌تواند در مال تصرف کند. من در واقع قطعه‌ای از آتش را در اختیارش گذارده‌ام.»

## سنت و قرآن، کلامی واحد

- این روایت به صراحت بیان می‌کند که ممکن است قضاوت پیامبر صلی الله علیه و آله مطابق با واقع نباشد، چراکه او مأمور است همچون قضات متعارف به قضاوت پردازد. اما آیا همه جا همین طور است یعنی آنها همواره به علم خاص خود عمل نمی‌نمودند یا اجازه‌ی استفاده از علم خاص خود را نداشتند، بحثی است که مجال دیگری می‌طلبد.

## سنت و قرآن، كلامی واحد

- . ربك: شيخ حر عاملی، وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۲۳۲ (كتاب القضاء، ابواب كيفية الحكم، باب ۲، ح ۱).

## تقييد و تخصيص قرآن كريم توسط سنت معصومان ع

- و بعد افتراض حجية الخاصّ في نفسه و إن كان مرويا بأخبار الآحاد، فأى مانع من إعطائه صفة الشرح لما أريد من العام الكتابي؟ و مع التنزل فان التعارض في الحقيقة ليس بين سنديهما ليقدم القطعي على الظني، و إنما هو بين ظنية الطريق في خبر الآحاد، و ظنية الدلالة في العام الكتابي، فالكتاب و إن كان قطعي الصدور إلا أنه ظني الدلالة بحكم ما له من ظهور في العموم، و لا موجب لإسقاط أحدهما بالآخر.

## تقييد و تخصيص قرآن كريم توسط سنت معصومان ع

- نعم لو كان العموم الكتابي مما لا يقبل التخصيص لكونه نصا في مدلوله لا يحتمل الخلاف، و لا يتقبل قرينة عليه، لتعين القول بإسقاط الخبر و تكذيبه لاستحالة صدور التناقض من الشارع، و حيث ان الكتاب مقطوع الصدور و مقطوع الدلالة، فلا بد ان يكون الكذب منسوبا إلى الخبر و يتعين لذلك طرحه.

## تقييد و تخصيص قرآن كريم توسط سنت معصومان ع

- و بهذا العرض يتضح معنى الأخبار الواردة عن المعصومين في اعتبار ما خالف كتاب الله زخرفاً، أو يرمى به عرض الجدار، و جعل الكتاب مقياساً لصحة الخبر عند المعارضة في الأحكام التي تعرض لها الكتاب.
- و اتهام الزنادقة بوضع هذه الأخبار - كما ورد على لسان بعض الأصوليين - منشؤه عدم إدراك معنى الحديث.

## تقييد و تخصيص قرآن كريم توسط سنت معصومان ع

- نعم قد يقال ان النسخ يقتضى أحيانا مصادمة الحديث الناسخ للكتاب، فكيف يجعل الكتاب مقياسا لصحته، و هذا الإشكال صحيح لو كانت هذه الأحاديث واردة في غير أبواب التعادل المستدعى لتعارض الأخبار، و التعارض لا يكون إلا في أخبار الآحاد، و سيأتى أن النسخ لا يكون بخبر الواحد إجماعا على أن النسخ - لو لا الإجماع على عدم وقوعه بخبر الآحاد - لا يمكن القول به هنا أيضا، لحكومة الدليل الناسخ على الدليل المنسوخ، و لا تصادم بين الدليل الحاكم و الدليل المحكوم، فلا تصدق المخالفة مع عدم التصادم، و سيأتى إيضاح ذلك عما قليل.
- أما الدليل الثانى - أعنى رأى الخليفة عمر - فإن أريد من الاستدلال به أنه سنة واجبة الاتباع أخذا بما ذهب إليه الشاطبى، فقد عرفت ما فيه فى مبحث سنة الصحابة، و إن أريد الاستدلال به بما أنه مذهب الصحابى و اجتهاده، فسيأتى ما فيه، و أنه لا يصلح أن يكون حجة إلا عليه و على مقلديه لا على المجتهدين، كما هو التحقيق، على أن الذى يبدو من الرواية المذكورة تشكيك الخليفة فى قيمة روايتها، و هو اجنبى عن جواز التخصيص بخبر الثقة و عدمه، فلا تصلح للاستدلال بها أصلا، و الذى يظهر من إقرار الخليفة عمر للخليفة الأول

## تقييد و تخصيص قرآن كريم توسط سنت معصومان ع

- الأصول العامة، النص، صفحه ۲۳۵
- تخصيصه لآية الموارد بخبره الذي انفراد بنقله: «نحن معاشر الأنبياء لا نورث» [۱]، و عدم الإنكار عليه، أنه من القائلين بجواز التخصيص بخبر الآحاد.
- و دعوى الخضرى «أن هذا الحديث و نظائره قد يكون مستفيضا إلى درجة توجب القطع، غريبة، لأنها تصادم كلما صحّ نقله فى هذا الباب من انفراد الخليفة بنقله».
- و ما يقال عن التخصيص يقال عن التقييد بأخبار الآحاد لمطلقات الكتاب، و الحديث فيهما واحد.

# تقييد و تخصيص قرآن كريم توسط سنت معصومان ع

• وإذا صحَّ هذا لم نعد بحاجة إلى استعراض ما طرأ على آية و أحلَّ لكم ما وراء ذلكم» و نظائرها من الآيات من التخصيصات المأثورة بأخبار الآحاد، و المقررة من قبل الصحابة، كما أنأ لم نعد بحاجة إلى مناقشة الحنفية في تفصيلهم الذي لا يعرف له مأخذ يمكن الركون إليه.

• ٣ - نسخ الكتاب بالسنة:

• و يراد من النسخ - على ما هو التحقيق في مفهومه -: رفع الحكم في مقام الإثبات عن الأزمنة اللاحقة مع ارتفاعه في مقام الثبوت لارتفاع ملاكه، و هو لا يتأتى إلا في الأحكام التي تؤدي بصيغ العموم، أو كل ما يدل عليه - و لو بمعونة القرائن - من حيث التعميم لجميع الأزمنة.

• و ارتفاع الأحكام التي تقييد بوقت معين لانتهاؤها وقتها لا يسمى نسخا اصطلاحا، و قد أحاله فريق لأدلة عقلية لا تنهض بذلك و سرها الجهل بحقيقته، بتخييل ان الرفع واقع في مقام الثبوت بعد وضع الحكم على الأزمان اللاحقة للعلم

• [١] مسند أحمد: مسند أبي هريرة، الحديث ٩٦٥٥، و فيه: «انا معشر الأنبياء لا نورث».

• الأصول العامة، النص، صفحہ ٢٣٦

• الحادث بتبدل المصلحة مما يوجب نسبة الجهل إلى الله تعالى و تقديس عما يتخلون، بينما هو في واقعة لا يتجاوز مقام الإثبات لمصلحة التدرج في التبليغ، و الحكم ابتداء لم يجعل إلا على قدر توفر الملاك فيه، و المصلحة و المفسدة اللذان هما ملاكا الأحكام مما يثارتان بعوامل الزمان و المكان قطعاً، و سيأتي إيضاح أنهما ليسا من قبيل الحسن و القبح الذاتيين دائماً يلزم الخلف، و الحكم في الأزمنة اللاحقة لم يثبت في مقام الجعل ليقال كيف يرتفع الحكم الثابت مع ما يلزم منه فرض إثبات صفة الثبوت له.

• و الحقيقة ان النسخ لا يتجاوز الإخبار عن عدم تحقق الملاك في الأزمنة اللاحقة، الملازم لارتفاع الحكم ثبوتاً و ان أدى بصيغ الرفع في مقام التبليغ.

• و لقد أشار القرآن الكريم إلى إمكانه و أجمع المسلمون على وقوعه، و لم ينقل الخلاف الا عن أبي مسلم الأصفهاني «و لم يحق الناقلون مذهبه» و قد استظهر الخضرى «ان خلاف أبي مسلم انما هو في نسخ نصوص القرآن، فهو يرى ان القرآن كله محكم لا تبدل لكلمات الله» و ما أدري ما قيمة هذا الكلام بعد تصريح القرآن بإمكان النسخ في آياته ما ننسخ من آية أو ننسها نأت بخير منها أو مثلها» على ان النسخ المدعى هنا ليس هو تبديلاً لكلمات الله و انما هو شرح للمراد منها و تقييد أو تخصيص لظهوراتها، ثم ليس فيها مصادمة لتص لا يحتمل الخلاف، و حاشا لله ان يكذب نفسه أو وليا من أوليائه المبلغين عنه [١]، و ما قلناه أو قالوه عن التخصيص يقال عن النسخ.

• [١] و من هنا صرحوا ان أمثال هذه الآيات لا تقبل نسخا و لا تقبلوا لهم شهادة أبدا كما صرحوا ان الآيات المخبرة عن أمور تقع لا تقبل النسخ لانتهاؤها إلى التكذيب (راجع: سلم الوصول: ص ٣٣٧).

• الأصول العامة، النص، صفحہ ٢٣٧

• و هذا من الأمور التي تكاد تكون بديهية بين المسلمين فلا تحتاج إلى إطالة حديث، و الظاهر ان النسخ واقع في الكتاب من الكتاب و من السنة على خلاف في قلة و كثرة الأحكام التي يدعى لها النسخ، و قد استعرض أستاذنا الخوئي قدس سره في كتابه «البيان» كل ما قيل عن الآيات المنسوخة و حاكمه بجهد و لم يجد فيها ما يصلح ان يكون منسوخا الا أقل القليل.

• و الخلاف الذي وقع انما هو في إمكان نسخ الأحكام - المقطوعة أساندها كالأحكام الكتابية و المتواترة من السنة - بأخبار الآحاد، و أكثرية المسلمين على المنع و ربما ادعى عليه الإجماع، و أهم ما لديهم من الشبه هي شبهة ان الظني لا يقاوم القطعي فيبطله، و هي شبهة عرفت قيمتها في الحديث عن التخصيص لعدم المعارضة بينهما، لأن الدليل الناسخ لا يزيد على كونه شارحا للمراد من الدليل المنسوخ و قرينة على عدم إرادة الظهور و حاله حال التخصيص، على ان الخبر و ان كان ظنيا في طريقه، الا أنه مقطوع الحجية للأدلة السابقة، و مع الغض و افتراض المعارضة فانها في الحقيقة قائمة بين ظنين لا بين قطعي و ظني، اى بين ظنية الدلالة في مقطوع السنن و ظنية الطريق.

• و لعل منشأ الإجماع المدعى أو اتفاق الأكثرية انما هو في وضع حد لما يمكن ان يقع من التسامح في دعوى النسخ و إبطال الأحكام لمجرد ورود خبر ما، و هو عمل في موضعه و ربما استدعته صيانة الشريعة عن عبث المتلاعبين بأحكام الله و الوقوف دون تصرفاتهم، و على الأخص و ان في الدخلاء على الإسلام من تمثل بصورة القديسين ليتسنى له هدم الإسلام و تقويض قواعده.